

یک دلار چند تومان می‌تواند باشد؟

حسن منصور



چکیده و روش.

دلار امریکا طی سی و سه سال گذشته منازلی را میان ۶،۷ تومان تا ۲۳۰۰ تومان طی کرده و امروز پس از ۱۰ سال تک‌نرخ بودن، دوباره به "نرخ رسمی" ۱۲۲۶ تومان و نرخ‌های شناور حدود ۲۰۰۰ تومان خرید و فروش می‌شود.

می‌خواهیم بدانیم آیا ممکن است دلار بار دیگر به حدود هفت تومان برگردد؟ آیا می‌تواند به قیمت‌های بالاتر از نرخ شناور امروز ترقی کند؟ اصولاً برابری پول‌ها با کدامین ساز و کار انجام می‌گیرد؟ کدامین عوامل در بالا و پایین رفتن نرخ ارزها دخالت دارند؟ و بالاخره منزل "پایانی" این سقوط مدام تومان کجاست؟

برای دست یافتن به پاسخ پرسش‌های فوق، ناگزیر از مرحله‌ای باید گذر کنیم و آن مرحله‌ی فراهم آوردن "جعبه" ای است از ابزار و ادوات نظری. برای فراهم آوردن آن، سیری می‌کنیم در دنیای بسیار گسترده و پر بار نظریه‌ی اقتصادی و آنچه را که لازم داریم برمی‌گزینیم و آن را به ساده‌ترین بیان و به دور از پیچیدگی‌های فنی طرح می‌کنیم. در این کار ساده کردن، مقید هستیم به پند آلبرت آاینشتین که «نظریه باید به حد ممکن ساده بشود ولی نه بیشتر از آن». به همین روال، برای روان‌تر بودن بحث، تنها دو واحد پول را برمی‌گزینیم: تومان (به جای ریال) به نمایندگی پول ایران و دلار به نمایندگی از تمامی پول‌های غیرایرانی. این مرحله‌ی نخست بحث را می‌نامیم بخش ۱، که ناظر است به گردآوری نکات نظری مورد حاجت برای تحلیل؛ و بخش ۲، که شامل است به تحلیل مشخص تومان و دلار و سیر گذشته، کنونی و آتی آنها. طبیعتاً تأملات نظری به درک عمقی مسئله یاری می‌رسانند و ما را توان تحلیل می‌بخشند، ولی خواننده‌ای که به سیر در عالم نظری اقتصاد پولی مایل نبوده و تنها در صدد این باشد که "تکلیف" تومان را بداند، می‌تواند مطالعه‌ی مقاله را از بخش ۲ آغاز کند.

بخش ۱. گلچینی از نظریه‌ی اقتصاد پولی

در دنیای نظری اقتصاد پولی تلاش‌های منظمی صورت گرفته است برای تبیین چگونگی تکوین نرخ ارز یا برابری دو پول. برای دریافت این معنی، گام به گام، از بسیط‌ترین حالت‌ها می‌آغازیم و به سوی دنیای واقعی پیچیده‌تر پیش می‌رویم. ناگزیر دست به انتزاع می‌زنیم و عوامل "مزاحم" را کنار می‌گذاریم. هنگامی که مفردات کار را فراهم آوردیم، دست به ترکیب آنها می‌زنیم و آنها را -چنان که در عالم واقع- در هم می‌آمیزیم تا نظریه‌ای در خور تحلیل و تبیین پدیده‌های عالم واقع فراهم آوریم.

به تبع این روش، نخست از یک اقتصاد "واحد و بسته" آغاز می‌کنیم که در آن تنها یک واحد پولی وجود دارد. می‌خواهیم بدانیم نام‌گذاری پولی یک سبد حاوی نسبت‌هایی از کالاها و خدمات مورد تقاضا -که از این پس آن را سبد خواهیم نامید- چگونه انجام می‌پذیرد. به دیگر سخن، تعیین این که این سبد با چند واحد پولی مبادله شود، چگونه انجام می‌گیرد؟ اگر این سبد را برابر بدانیم با مجموعه‌ی کالاها و خدماتی که یک خانوار متوسط در یک ماه مصرف می‌کند، نام‌گذاری پولی آن بستگی خواهد داشت به این که این اقتصاد واحد و بسته (بدون مبادله با دنیای غیر خود) چه حجمی از پول را برای مبادله با آن به جریان می‌اندازد. تعیین این حجم، تنها تابع سهولت مبادله و معقول کردن هزینه‌های صدور

پول، نگهداری پول، شمارش و حسابداری پول و نظایر اینها است و بانک مرکزی کشور، به عنوان قلب اقتصاد پولی و صادرکننده پول، آن را تعیین می کند. در این جا لازم است ذکر کنیم که اقتصاددانان از دو اقتصاد سخن می گویند: یکی اقتصاد واقعی، یعنی آن سبد کالا و خدمات و دیگری اقتصاد اسمی (نومینال) یعنی مقدار پولی که با آن سبد برابری می کند.

بانک مرکزی می تواند با در نظر گرفتن معیارهای بیان شده، در برابر آن یک سبد، مثلاً ۱۰۰ هزار تومان، یک میلیون تومان یا هر مقدار دیگری از پول را به جریان بیاندازد. این حجم پول، قیمت، یا بیان پولی سبد را شکل می دهد. در مورد اول، بهای متوسط سبد برابر خواهد شد با ۱۰۰ هزار تومان و در مورد دوم، با یک میلیون تومان. واضح است که ۱۰۰ هزار تومان مورد اول، برابر خواهد بود با یک میلیون تومان مورد دوم. زیرا هر دوی آنها با یک سبد واحد برابری کرده اند.

۲-۱. بانک مرکزی، یک نهاد ملی

حال می خواهیم بدانیم بانک مرکزی با چه ساز و کاری پول را صادر کرده و در شریان های اقتصادی کشور جاری می کند. فرض ما هنوز در درون یک اقتصاد واحد و بسته است. بانک مرکزی، بانک مادر یا بانک بانک ها است. این بانک یک نهاد ملی است و نه نهاد تجاری - با آن که در درون ضرورت های اقتصاد ملی و دنیای تجارت عمل می کند و از کسب سود و زیان نیز مبرا نیست - این بانک یکی از شگفت انگیزترین اختراعات تاریخ بشری است و "پول مدنی" را به جای اشکال طبیعی و ابتدایی پول، نظیر پول - کالا، نشانده است و درست به همین خاطر نهادی است مدنی و ناظر به قدرت خرید پول ملی و مؤثر در قدرت خرید آحاد مردم؛ و به این سبب لازم آمده است که حتی در ورای سیاست های دولت ها قرار گیرد. از اینجا ضرورت مستقل بودن این بانک پدید آمده و بانک مرکزی را عمدتاً به صورت ناظر و حافظ قدرت خرید پول ملی در آورده است. این مبحث علی رغم اهمیتی که دارد، در این مقال گفت و گو نخواهد گنجید و ما به همین مختصر بسنده می کنیم.

بانک مرکزی به صدور پول می پردازد: یعنی پول را چاپ و ضرب می کند و امروزه به صورت الکترونیکی خطوط اعتباری می گشاید. مجموعه ای این پول را - با توجه به تعداد سبدها و نام گذاری پولی هر سبد - پول پایه^(۱) یا پول محکم^(۲) می نامیم. ولی این تنها نیمی از ماجراست. نیمی دیگر آن جاست که این پول پایه به طور بلا فصل در شریان های اقتصاد ملی تزریق نمی شود، بلکه به واسطه ای نظامی از بانک های تجاری تزریق می شود. یعنی بانک مرکزی پول پایه را در ازای دریافت وثیقه، به بانک تجاری وامی گذارد و بانک تجاری همان پول را در ازای دریافت وثیقه، به سرمایه گذاران و مصرف کنندگان واگذار می کند. بهره ای که بانک مرکزی در ازای پول پایه از بانک تجاری دریافت می کند، نرخ تنزیل^(۳) نام دارد و بهره ای که بانک تجاری در ازای وام گیری دریافت می کند، نرخ بهره ای بانکی^(۴) نام می گیرد. جدای از این دو، نرخ بهره ای دیگری نیز در میان بانک های تجاری جاری است: بانکی که "پول را کد" دارد، آن را به بانک نیازمند به صورت کوتاه مدت وامی گذارد و بهره ای بین بانکی^(۵) دریافت می کند. درآمد بانک مرکزی از رهگذر صدور پول پایه و تنزیل آن، سالانه به مقادیر کلانی سر می زند. به طوری که در مورد سیستم بانکی ایالات متحده، این درآمد از سالانه بیست میلیارد دلار فراتر می رود. نام این درآمد "حق سروری"^(۶) است و یکی از اقلام عمده درآمد های بانک مرکزی است و به خزانه ای دولت واریز می شود.

بنگاه های تولیدی و تجاری و آحاد مردم که از یک بانک تجاری وام دریافت می کنند، آن را برای نگهداری و مصرف، نزد بانک خود سپرده می گذارند. این سپرده گذاری تابع حکمی است که از سوی

بانک مرکزی صادر می‌شود. مثلاً این که هر بانک تجاری به هنگام دریافت سپرده، یک‌پنجم آن را نزد بانک مرکزی -از بابت وجه‌ضمان- به ودیعه بسپارد. در آن صورت، وقتی سپرده‌گذار الف مثلاً ۱۰۰ واحد پول را نزد بانک تجاری شماره‌ی یک سپرده می‌گذارد، بانک شماره‌ی یک، مبلغ ۲۰ واحد از آن را به بانک مرکزی می‌سپارد و ۸۰ واحد باقی‌مانده را در اختیار مشتریان وام‌خواه خود قرار می‌دهد. حال وام‌خواه دوم این مبلغ ۸۰ واحد را از بانک تجاری شماره‌ی یک به وام می‌ستاند و آن را نزد همان بانک یا بانک تجاری دیگر، سپرده می‌نهد. بانک سپرده‌پذیر، از این رقم ۸۰ واحد، یک‌پنجم یعنی ۱۶ واحد را نزد بانک مرکزی ودیعه می‌نهد و ۶۴ واحد دیگر را به مشتریان وام‌خواه خود عرضه می‌کند. بدین ترتیب، در زنجیره‌ی سپرده- و دیعه، این اتفاق می‌افتد:

- بانک تجاری شماره یک، ۱۰۰ واحد پول پایه دریافت می‌کند و واگذار می‌کند.
 - بانک تجاری شماره دو، ۱۰۰ واحد سپرده دریافت می‌کند؛ ۲۰ واحد به ودیعه نزد بانک مرکزی می‌نهد و ۸۰ واحد واگذار می‌کند.
 - بانک تجاری شماره سه، ۸۰ واحد سپرده دریافت می‌کند؛ ۱۶ واحد به ودیعه نزد بانک مرکزی می‌نهد و ۶۴ واحد واگذار می‌نماید.
 - بانک تجاری شماره چهار، ۶۴ واحد سپرده دریافت می‌کند؛ ۱۲/۸ واحد به ودیعه نزد بانک مرکزی می‌نهد و ۵۱/۲ واحد واگذار می‌کند.
 - بانک تجاری شماره پنج، ۵۱/۲ واحد سپرده دریافت می‌کند؛ ۱۰/۲۴ واحد به ودیعه نزد بانک مرکزی می‌نهد و ۴۰/۹۶ واحد واگذار می‌کند.
 - بانک تجاری شماره شش، ۴۰/۹۶ واحد سپرده دریافت می‌کند؛ ۸/۲ واحد به ودیعه نزد بانک مرکزی می‌نهد و ۳۲/۷۷ واحد واگذار می‌کند؛
- و در نهایت این که، رقم مورد دریافت و واگذاری به صفر میل می‌کند و نتیجه این که سلسله بانک‌های تجاری دست در دست هم، مجموعه‌ی اعتباری‌ای را فراهم می‌آورند که معادل می‌شود با:
- $$۵۰۰ = \dots + ۲۰, ۹۷ + ۲۶, ۲ + ۳۲, ۸ + ۴۰, ۹۶ + ۵۱, ۲ + ۶۴ + ۸۰ + ۱۰۰$$

یعنی وقتی حکم بانک مرکزی این باشد که یک‌پنجم از سپرده‌های نزد بانک‌های تجاری نزد او به ودیعه گذاشته شود، در ازای ۱۰۰ واحد پول پایه که از سوی بانک مرکزی در اختیار شبکه‌ی بانک‌های تجاری قرار داده شود، پول "اعتباری" یا پول "بانکی" معادل ۵۰۰ واحد پدید آورده می‌شود. این پول اعتباری، پول بانکی یا پول حسابداری، ضمن این که در جزء می‌تواند شکل اسکناس و مسکوک به خود گیرد، در کل خود شکل اسکناس و مسکوک ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. زیرا اسکناس و مسکوک تنها جزئی از کل پول در گردش را تشکیل می‌دهد. از همین جا پدیده‌ی آسیب‌پذیری بانک‌ها به هنگام هجوم مردم برای دریافت سپرده‌های خود بارز می‌شود و علت این که نظام بانکی می‌تواند به کار خود ادامه بدهد این است که تقریباً هیچ‌گاه -مگر در مواقع بحرانی و از میان برخاستن اعتماد مردم به نظام بانکی- مردم به یک‌باره خواستار سپرده‌های خود نمی‌شوند و بانک‌ها می‌توانند با همان موجودی "پول فیزیکی" پاسخ تمامی مشتری‌های خود را بدهند و اگر بانکی دچار کمبود باشد، می‌تواند از راه "وام‌گیری شبانه" کمبود خود را با پرداخت بهره‌ی بین‌بانکی از بانک دارنده‌ی فزونی، به وام ستاند.

تأملی در ساز و کار فوق‌نشان می‌دهد که بانک مرکزی از رهگذر قدرت تعیین میزان ودیعه به سپرده -که در مثال بیان شده یک‌پنجم ذکر شد- می‌تواند با بالا و پایین کردن این میزان، در حجم پول اعتباری تولید شده از سوی شبکه‌ی بانک‌های تجاری تأثیر گذارد. مثلاً اگر بانک مرکزی به جای یک‌پنجم، میزان

یک ششم را تعیین کند، حجم پول اعتباری به جای ۵۰۰ واحد، به ۶۰۰ واحد افزوده خواهد شد و اگر آن را یک چهارم تعیین کند، حجم پول اعتباری به ۴۰۰ واحد کاسته خواهد شد. بانک مرکزی مجموعه‌ای از این میزان‌ها را برای انواع گوناگون سپرده‌ها ابلاغ می‌کند و ما در اینجا متوسط توزین شده‌ی آن را در نظر داریم.

جدا از سازوکار نیرومند تعیین میزان ودیعه به سپرده، بانک مرکزی از دو اهرم نیرومند دیگر نیز برای تنظیم حجم پول در گردش برخوردار است: نخستین آنها تعیین نرخ تنزیل است که میان بانک مرکزی و شبکه‌ی بانک‌های تجاری نافذ و جاری است. پایین رفتن نرخ تنزیل موجب "ارزان شدن" پول پایه است برای بانک تجاری؛ و این ارزان شدن، تقاضای بانک تجاری را به پول پایه افزایش می‌دهد و هر واحد اضافی به نسبت ضریب افزایشی که مورد بحث قرار دادیم، حجم پول اعتباری را فزون‌تر می‌کند. به همین ترتیب، بالا رفتن نرخ تنزیل موجب "گران شدن" پول پایه است برای بانک تجاری؛ و این گران شدن، تقاضای بانک تجاری را به پول پایه کاهش می‌دهد و حجم پول در جریان را به تناسب ضریب افزایش موجود، می‌کاهد. دومین اهرم نیرومند "عملیات بازار آزاد" (۸) نام دارد و تقریباً روزانه مورد استفاده‌ی بانک مرکزی قرار می‌گیرد. بانک مرکزی با توجه دقیق به شاخص‌هایی که نبض بازار پولی و مالی را اندازه می‌گیرند، هر روز تصمیم می‌گیرد که چگونه از رهگذر بازار آزاد پول و سرمایه، حجم پول در گردش را افزایش داده یا بکاهد. وقتی تصمیم می‌گیرد مثلاً ۱۰۰ واحد طلا بفروشد، به این معنی است که ۱۰۰ واحد پول پایه - اسکناس و سکه - را از سیستم بیرون می‌برد و حجم پول اعتباری - به ازای میزان ودیعه به سپرده‌ی یک‌پنجم - به اندازه‌ی ۵۰۰ واحد کاهش پیدا می‌کند؛ یا وقتی تصمیم می‌گیرد ۱۰۰ واحد اوراق بهادار خریداری کند، حجم پول در گردش را به اندازه‌ی ۵۰۰ واحد افزایش می‌دهد. مجموع بانک مرکزی با استفاده از این سه سازوکار نیرومند، میزان حجم پول در گردش را معین می‌کند و با این عمل، قیمت سبد کالا را تنظیم و قدرت خرید پول را متعین می‌سازد. با توجه به این که هر سه‌ی این اهرم‌ها با پول اسکناس و مسکوک عمل می‌کنند، هر سه از قدرت ضریب افزایش با نکی برخوردارند.

۱-۳. بانک‌های تجاری به مثابه‌ی زیرمجموعه‌ی بانک مرکزی

تا کنون دیده‌ایم که بانک مرکزی و زیرمجموعه‌ی شبکه‌ی بانک‌های تجاری آن، چگونه پول پایه و سیستم سپرده‌ها را پدید می‌آورند: اولی پول پایه را صادر می‌کند (۹) و دومی پول اعتباری را تولید می‌کند (۱۰) و این‌ها به صورت سپرده‌های کوتاه‌مدت - سپرده‌های دیداری (۱۱) - و سپرده‌های میان‌مدت - سپرده‌های غیردیداری (۱۲) - نزد بانک‌ها نگهداری می‌شوند. مجموعه‌ی پول پایه و سیستم سپرده‌ها را نقدینگی (۱۳) می‌نامیم. نقدینگی به آحاد سپرده‌گذار جامعه، اعم از بخش خصوصی و عمومی تعلق دارد و عملکرد و سیالیت آن تابع قوانین اقتصاد پولی است و بدینسان نسبت به تغییرات نرخ بهره، نرخ ارز، سطح قیمت‌ها، انتظارات تورمی، ریسک و فرصت‌های سود و زیان واکنش می‌کند و دولت‌ها تنها می‌توانند با تنظیم بسترهای مناسب در حرکت آن تأثیرگذار باشند، والا نه مالکیت آن مال دولت است و نه اداره‌ی آن بر عهده‌ی او.

حال که دیدیم مجموعه‌ی نقدینگی چگونه از ترکیب پول پایه‌ی بانک مرکزی و پول اعتباری سیستم بانک‌های تجاری پدید می‌آیند، می‌توانیم به گردش آن در برابر سبدهای اقتصاد ملی نظر افکنیم. با رجوع به مثال بیان شده، از اینجا آغاز کنیم که بانک مرکزی ۱۲۰۰ واحد پول پایه صادر کرده و با تعیین میزان ودیعه به سپرده یک‌پنجم، حجم نقدینگی را در ۶۰۰۰ واحد تعیین بخشیده است. اکنون نظر را از اقتصاد

اسمی (پولی) به سوی اقتصاد واقعی (سبد کالاها و خدمات) برمی گردانیم. هر یک واحد پولی در طی یک دوره‌ی سنجش درآمد ملی (معمولاً یک سال)، بیش از یک بار در سبد اقتصاد واقعی می‌آویزد و مبادله‌ی آن را ممکن می‌سازد. این دفعات، که در شرایط متفاوت تغییر می‌کنند، معمولاً بین سه تا پنج بار نوسان می‌کند (یعنی یک سکه یا اسکناس یا واحد پولی در طی یک سال، سه تا پنج بار دست به دست می‌گردد). در شرایط رکود، میزان آن کاهش می‌کند و در شرایط تورمی افزایش می‌یابد. این دفعات گردش سالانه را سرعت گردش پول^(۱۴) می‌نامیم. حال اگر این سرعت را در حد متعارف چهار بار فرض کنیم، در ازای ۶۰۰۰ واحد نقدینگی لازم است $2400 = 4 \times 6000$ واحد تولید ملی داشته باشیم. این گلاویزی نقدینگی با تولید ملی را ضریب تولید ملی^(۱۵) نام می‌گذاریم.

تفکیک دو ضریب مورد بحث از اهمیت برخوردار است: نخستین آنها ضریب بانکی است که از میزان ودیعه به سپرده پیروی می‌کند و تابع حکم بانک مرکزی است و به نوبه‌ی خود حجم نقدینگی را متعین می‌سازد؛ و دومی به سرعت گردش هر واحد نقدینگی در مدارهای اقتصاد ملی بستگی دارد و این دو با درهم‌آمیزی: سطح قیمت سبد کالا را تعیین می‌کنند.

اکنون فرض کنیم بانک مرکزی - بنا به ملاحظاتی که مورد بحث ما نیست - به صدور پول پایه‌ی بیشتری اقدام کند و به جای ۱۲۰۰ واحد مورد گفت‌وگو، ۱۴۴۰ واحد پول پایه صادر کند و کلیه‌ی شرایط دیگر بدون تغییر باقی بماند. آنچه اتفاق خواهد افتاد، عبارت است از این که ۱۴۴۰ واحد پولی، ۷۲۰۰ واحد نقدینگی پدید خواهد آورد و این ۷۲۰۰ واحد در گلاویزی با ضریب ۴ اقتصاد ملی به ۲۸۸۰۰ واحد اقتصاد اسمی منجر خواهد شد، در حالی که اقتصاد ملی ما همان حجم چهار سبد در یک ماه و ۴۸ سبد در یک سال را تولید کرده است. نتیجه این خواهد شد که قیمت هر سبد به جای ۵۰۰ واحد پول، برابر شود با ۶۰۰ واحد پول، یعنی ۲۰ درصد تورم.

$$\text{حالت اول: } 2400 = 4 \times 6000$$

$$\text{حالت دوم: } 28800 = 4 \times 7200$$

$$\frac{28800 - 24000}{24000} \times 100 = 20$$

یعنی تورم ۲۰ درصدی.

۱-۴. در اقتصاد باز و جهان مبادلات

اکنون گامی فراتر بگذاریم و در جوار اقتصاد بسته‌ی مورد بحث در حالتی که سطح قیمت‌ها در آن ۵۰۰ تومان برای هر سبد تعیین شده، اقتصاد دیگری را تصور کنیم که واحد پولی آن، غیرتومن یا دلار است و این دو اقتصاد با یکدیگر به دادوستد نیز می‌پردازند. اقتصاد دوم نیز دقیقاً با پیروی از همان ساز و کار مورد بحث ما، پول پایه صادر کرده، نقدینگی پدید آورده و در گلاویزی با اقتصاد واقعی خود، قیمت هر سبد کالا را ۱۰ دلار نامیده است. در این صورت ۵۰۰ تومان کشور اول، برابر خواهد بود با ۱۰ دلار کشور دوم و نرخ ارز میان آن دو از قاعده‌ی ساده‌ی زیرین به دست خواهد آمد:

$$\text{نرخ ارز} = \frac{\text{قیمت سبد در کشور یک به تومن}}{\text{قیمت سبد در کشور دو به دلار}} = \frac{500 \text{ تومن}}{10 \text{ دلار}} = 50$$

یعنی ۵۰ تومان، برابر یک دلار (۱۶)

اکنون برگردیم به مثال ذکر شده در بالا، که مقام پولی کشور اول، بنا به ملاحظاتی، پول پایه‌ی خود

را از ۱۲۰۰ تومان به ۱۴۴۰ تومان افزایش داد و موجب شد که قیمت سبد کالا از ۵۰۰ تومان به ۶۰۰ تومان افزایش کند. در این صورت -با فرض انعطاف پذیر بودن نرخ ارز که پایینتر بدان خواهیم پرداخت- نرخ ارز جدید از همان رابطه‌ی بالا چنین به دست خواهد آمد:

$$۶۰ = ۱۰ \text{ دلار} / \text{تومان } ۶۰۰$$

یعنی ۶۰ تومان برابر یک دلار.

حال اگر نرخ تورم در کشور اول ۳۰ درصد و در کشور دوم ۲ درصد باشد، نرخ ارز به صورت زیرین در خواهد آمد:

$$\frac{۵۰۰ \times ۱۳۰ / ۱۰۰}{۱۰ \times ۱۰۲ / ۱۰۰} = ۶۳ / ۷۲$$

یعنی ۶۳/۷۲ تومان برابر یک دلار.

۱-۵. رژیم‌های نرخ ارز و تأثیر آنها در تراز پرداخت‌های کشور

ملاحظه کردیم که نرخ ارز، عمدتاً یک پدیده‌ی پولی و اسمی است. یعنی بستگی دارد به این که دو اقتصاد یک و دو، هر یک چه نام پولی روی سبد کالا- خدماتی واحد می گذارند؛ و اگر این نام گذاری به تبع تورم دگرگون شود، یعنی مثلاً ۱۰۰ تومان دیروز، امروز ۱۳۰ تومان نام بگیرد بی آن که در قدرت خرید آن تفاوتی پدید آمده باشد، نرخ ارز نیز به همان نسبت دگرگون می شود. در مثالی که ذکر کردیم، فرض را بر آن نهادیم که دو پول در برابر هم "شناور" هستند و اکنون لازم است تعریفی از این معنی به دست بدهیم و به دیگر شقوق ممکن نرخ ارز نیز نظر افکنیم.

دو پول می توانند در برابر یک دیگر در کلی ترین حالات، از سه رژیم پیروی کنند: یکم نرخ ثابت (۱۷)، دوم نرخ شناور (۱۸) و سوم نرخ شناور مدیریت شده (۱۹). شق فرعی دیگری نیز معمول است و آن عبارت است از این که یک پول نسبت به یک پول خارجی غیر خود ثابت (یا میخ کوب شده) (۲۰) باشد و به حسب تغییرات آن پول در برابر دیگر پول‌ها، تغییرپذیرد، نظیر آن که "ریال ایران" بارها روی دلار امریکا "میخ کوب شده" بوده و در نتیجه برابری آن با دلار همیشه "محفوظ" می ماند، ولی وقتی دلار نسبت به دیگر پول‌ها بالا یا پایین می رفت، ریال نیز به همان تغییرها تن می داد. ولیکن در بحثی که اکنون داریم، چون فرض را بر وجود تنها دو اقتصاد و دو پول تومان و دلار نهاده‌ایم، این شق فرعی "میخ کوب شده" در ذیل نرخ ثابت ما قرار خواهد گرفت و ما به بحث دیگری نیاز نخواهیم داشت.

در شق "شناور مدیریت شده"، بانک مرکزی دو نرخ حداقل (کف) و حداکثر (سقف) را تعیین کرده و اجازه می دهد که نیروهای بازار در کریدور آن دو کرانه، قیمت تعادلی را تعریف کنند، ولی هر زمان که از آن دو سرحد تجاوز کند، بانک مرکزی با مداخله‌ی خود بازار را تثبیت می کند: وقتی نرخ از کف فروتر رود، بانک مرکزی به خرید پول خودی و فروش ارز می پردازد؛ و وقتی از سقف فراتر رود، بانک مرکزی به فروش پول خودی و خرید ارز رو می آورد.

برای انجام این کار، بانک مرکزی به موجودی‌های ارزی قابل ملاحظه‌ای نیاز دارد. چون اگر زرادخانه‌ی ارزی او پاسخ تقاضای بازار را ندهد، شکستی که در پی می آید، نرخ پول را توأم با اعتبار بانک در هم می شکند و جبران این خسارت کار ساده‌ای نیست. شانزده سپتامبر ۱۹۹۲، روزی که بانک مرکزی انگلستان در برابر بازار زانو زد و ناگزیر شد با تحمل ۳/۴ میلیارد لیره خسارت، از مکا نیسم پولی اروپا (ERM) بیرون برود، روز چهارشنبه‌ی سیاه نام گرفته و تنها یکی از نمونه‌هایی است که ذخایر بانک مرکزی از پاسخ تقاضای بازار ناتوان بماند.

حال با یک مثال، چگونگی عمل سه رژیم را مقایسه کنیم.

فرض کنیم بانک مرکزی کشور یک، به هر دلیلی پول پایه‌ی خود را ۲۰ درصد افزایش دهد:

۱- در حالت نرخ ثابت، گرانی واقعی و انتظاری قیمت‌های داخلی، موجب افزایش واردات از کشور دو خواهد شد که انتقال ذخیره‌های ارزی کشور یک به کشور دو را به دنبال دارد. در نتیجه، تفاوت قدرت خرید، روی ذخایر ارزی کشور سرشکن می‌شود.

۲- در حالت نرخ شناور، با افزایش پول پایه، سه حادثه رخ می‌دهد: دوتای اول سریع و فوری و سومی کندتر و در فاصله‌ی چند ماه تا یک سال. حادثه‌های سریع عبارتند از تنزل نرخ بهره‌ی پول داخلی که خروج سرمایه را به دنبال دارد و تقاضای اوراق بهادار داخلی جای خود را به اوراق بهادار خارجی می‌سپارد. حادثه‌ی کندتر در عرصه‌ی تجارت بین‌المللی اتفاق می‌افتد: قیمت‌های داخلی رو به صعود می‌گذارند، ولی ارزان شدن قیمت خارجی پول صادرات کشور را برای واردکنندگان خارجی جبران می‌کند.

۳- در حالت نرخ شناور مدیریت شده - که بیشتر نظام‌های پولی جهان از آن تبعیت می‌کنند - هر دو مکانیسم فوق در حیطه‌ی خود عمل می‌کنند: اگر تفاوت سطح قیمت‌ها در میان دو کرانه‌ی کف و سقف تعیین شده از سوی بانک مرکزی باشد، مکانیسم بازار به مانند حالت نرخ شناور عمل می‌کند و تغییر سطح قیمت‌ها را در نرخ ارز سرشکن می‌کند؛ ولی اگر این تفاوت قیمت از حد کف و سقف بانک مرکزی تجاوز کند، به مانند حالت نرخ ثابت عمل می‌کند و جریان انتقال ذخایر ارزی کشور، تغییر سطح قیمت‌ها را در خود سرشکن می‌کند.

۱-۶. قانون طلایی "برابری قدرت خرید" (۲۱)

اصلی‌ترین قانونی که بر نوسانات نرخ ارز ناظر است، عبارت است از قانون برابری قدرت خرید. این قانون را نخستین بار اقتصاددان سوئدی - کاسل - در دهه‌ی سوم سده‌ی بیستم کشف و تدوین کرد (۲۲) و از آن پس، اقتصاددانان متعددی به آزمون و تکمیل آن همت گماشته‌اند، که از جمله می‌توان از ساموئلسون (۲۳)، فرنکل (۲۴)، دورنوش (۲۵) و لیپسی (۲۶) نام برد. این قانون می‌گوید: «نرخ ارزها و تراز پرداخت‌های دو کشور در نقطه‌ای با هم به تعادل می‌رسند که قدرت خرید پول آن دو کشور به ازای آن نرخ ارز، با یک دیگر برابر شوند». به دیگر سخن، در سه حالتی که به عنوان نمونه ذکر کرده‌ایم:

در حالت نخست ۵۰۰ تومان = یک سید = ۱۰ دلار، پس ۵۰ تومان یک دلار

در حالت دوم ۶۰۰ تومان = یک سید = ۱۰ دلار، پس ۶۰ تومان یک دلار

در حالت سوم ۶۵۰ تومان = یک سید = ۱۰/۲ دلار، پس ۶۳/۷۲ تومان یک دلار

در حالت نخست، در مرحله‌ی "نام‌گذاری" هستیم و سید کالا را در کشور اول ۵۰۰ تومان و در کشور دوم ۱۰ دلار نامیده‌ایم.

در حالت دوم، کشور اول به ۲۰ درصد کاهش قدرت خرید مبتلا شده (تورم ۲۰ درصدی)، ولی کشور دوم عاری از تورم است.

در حالت سوم، به وضعیتی می‌پردازد که قدرت خرید پول اول ۳۰ درصد و قدرت خرید پول دوم ۲۰ درصد کاهش کرده است.

حالت اول، از شکل مطلق قانون برابری ارزش خرید (۲۷) تبعیت می‌کند و حالت سوم از شکل نسبی آن (۲۸). این "قانون طلایی" که درستی آن برای دوره‌های بلندمدت به اثبات رسیده، از محدودیت‌هایی رنج می‌برد: نخست این که هزینه‌های اطلاعات و نقل و انتقالات و لژیستیک را نادیده می‌گیرد؛ دوم

این که از موانع تجاری نظیر ممنوعیت‌ها، تعرفه‌ها، عوارض و حد نصاب‌ها که محدود کننده‌ی صادرات و واردات هستند، چشم می‌پوشد و سوم این که هم تراز حساب‌های سرمایه‌ی را و هم وجود کالاها و خدمات تجارت‌ناپذیر را منظور نمی‌دارد. در مورد هر کدام از این معایب، توضیح مختصری ارائه می‌کنیم:

- اگر کالایی در کشور یک، هنگامی که ۵۰ تومان برابر یک دلار است، ۴۰ تومان قیمت داشته باشد، در حالی که همان کالا در کشور دو، یک دلار است، بدیهی است که خریداران کشور دو، آن کالا را از کشور یک خواهند خرید ولی این امر مشروط است به این که اولاً از این تفاوت قیمت آگاهی داشته باشند، ثانیاً هزینه‌های انتقال آن کالا از کشور یک به کشور دو، زیر یک پنجم دلار باشد.
- در عمل، علاوه بر هزینه‌های اطلاع و حمل و نقل، موانعی نظیر موانع گمرکی، تعرفه‌ها و حد نصاب‌ها نیز جریان تجارت را مختل می‌کنند.
- توجه به تراز کالاها و خدمات، به ازای سطح قیمت‌ها و نرخ ارز، تنها نیمی از تراز پرداخت‌های کشور را در بر می‌گیرد (۲۹).

- بسیاری از کالاها و خدمات به علل گوناگونی نظیر حجم و وزن و هزینه‌های جابه‌جایی، مبادله‌پذیر نیستند و در نتیجه، تفاوت قیمت آن‌ها موجب تجارت آن‌ها و هم‌گرایی قیمت آن‌ها نمی‌شود. نظیر آجر و برخی دیگر از مصالح ساختمانی که به علت هزینه‌ی حمل و نقل تجارت‌ناپذیرند و یا خدماتی مانند پزشکی، دندان‌پزشکی و آرایشگری که به سادگی قابل مبادله نیستند (۳۰). مثلاً هزینه‌ی آرایشگری در کشورهای کم‌توسعه بسیار پایین‌تر از کشورهای توسعه‌یافته است، در حالی که این تفاوت قیمت به جای آن که از پیچیدگی فنون آرایش در کشورهای فنی نتیجه شده باشد، از آن ناشی می‌شود که "هزینه‌ی فرصت" نیروی کار در این کشورها بالاست و این تفاوت قیمت به تجارت و هم‌گرایی منجر نمی‌شود.

با توجه به مجموع نکات فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که قانون برابری قدرت خرید با آن که تأثیر تغییرات قیمتی کالاها و خدمات مبادله‌پذیر را بر روی نرخ ارز و تراز پرداخت‌ها نشان می‌دهد، ولی در مورد کالاها و خدمات مبادله‌ناپذیر کاربرد ندارد؛ دوم این که این قانون تفاوت‌ها و انطباق‌های بلندمدت را توضیح می‌دهد، ولی از تبیین نوسانات کوتاه‌مدت ناتوان است و عمده علت این کوتاهی‌ها در این است که بازارهای داخلی معمولاً بسیار بیشتر از بازارهای جهانی به هم پیوند خورده‌اند.

۱-۷. پایه‌ی پولی در اقتصاد باز

دیدیم که پایه‌ی پولی، "پول محکمی" است که از سوی بانک مرکزی صادر می‌شود و با ضرب شدن در ضریب بانکی، حجم نقد ینگی را پدید می‌آورد و آن نیز با ضرب شدن در "ضریب تولید ملی" بیان پولی تولید ملی را تعریف می‌کند. اکنون به این نکته برمی‌گردیم که پایه‌ی پولی در یک اقتصاد باز -اقتصادی که با دنیای غیر خود مبادله دارد- از دو عنصر تشکیل می‌شود: نخست پایه‌ی پولی خودی (تومان) و دیگر پایه‌ی پولی دیگری (ارز یا دلار) و موافق فرمولی که دیده‌ایم، می‌توان نوشت: (پایه‌ی پولی به ارز + پایه‌ی پولی به تومان) ضربدر ضریب بانکی = حجم نقد ینگی

پایه‌ی پولی به تومان، شکل فیزیکی اسکناس و مسکوک را دارد که در ازای دارایی‌های بانک مرکزی و وثیقه‌های دریافتی از بانک‌های تجاری صادر می‌شود و پایه‌ی پولی به ارز، دربرگیرنده‌ی دارایی‌هایی است که از رهگذر خروج دارایی‌های ملی (صادرات کالاها و خدمات) وصول می‌شود. هر افزایش در ارز یک کشور، سند رسید دارایی‌های صادر شده است و هر کاهش در آن، نشان از جریان دارایی‌های

غیر به درون اقتصاد ملی دارد (واردات کالاها و خدمات).
 به بیان دیگر، بانک مرکزی ناگزیر است در ازای هر کالا و خدمت صادر شده از کشور، معادل تومانی آن را از پول پایه کم کند و در ازای هر کالا و خدمت وارد شده به کشور، معادل دلاری آن را از پایه‌ی ارزی بکاهد. روی دیگر سکه، آن است که وقتی معادل تومانی از پول پایه کاسته می‌شود، معادل ارزی آن افزوده می‌شود؛ و وقتی معادل دلاری از پول پایه کاسته می‌شود، معادل تومانی آن به پول پایه افزوده می‌شود.

۱-۸. چند نظریه‌ی کارآمد برای تبیین نرخ ارز

نخستین نظریه‌ای که در توضیح نرخ ارزها به کار رفته و قدمت بیش تری از دیگر نظریه‌ها نیز دارد، نظریه‌ی تجارت (۳۱) است که می‌گوید نرخ مبادله میان دو پول به نقطه‌ای گرایش می‌کند که به ازای آن، تعادل تراز بازرگانی میان آن دو اقتصاد پدید آید، یعنی صادرات از آن با واردات به آن برابر شود. این نظریه نیز بر پایه‌ی "برابری قدرت خرید" استوار است و نرخ ارز شناور را از مفروضات خود دارد. این نظریه بیشتر برای توضیح تعادل‌های بلندمدت به کار می‌رود.
 دو خانواده‌ی نظری دیگر از دهه‌ی هفتاد سده‌ی بیستم وارد زرادخانه‌ی نظری علم اقتصاد شده‌اند. نخستین آن‌ها عبارت است از رویکرد پولی به نرخ ارز و تعادل تراز پرداخت‌ها. این رویکرد کاربرد نظریه‌ی مکتب پولی شیکاگو است (۳۲). موافق این نظر، تقاضای پول در درون هر اقتصاد به عوامل زیرین بستگی دارد:

- حجم اسمی درآمد ملی، یعنی بیان پولی سبدهایی که در طی یک سال در اقتصاد به مصرف نهایی می‌رسند.
- سطح قیمت‌ها در درون اقتصاد، که با شاخص تورم‌زدایی تولید ملی (۳۳) سنجیده می‌شود.
- حجم واقعی- فیزیکی یا غیر پولی- تولید ملی، تعداد سبدهای کالاها و خدمات.
- نسبت میان حجم اسمی درآمد ملی و حجم نقدینگی.

از این رو می‌توان نوشت:

$$\text{معکوس سرعت گردش پول (سطح قیمت‌ها} \times \text{تعداد سبدها)} = \text{تقاضای پول (نقدینگی)}$$

اگر این رابطه را به نمونه‌ای که در فوق (۴-۱) ملاحظه کرده‌ایم اطلاق کنیم، خواهیم داشت:

$$6000 = \frac{1}{4} \times (48 \times 500) = \text{تقاضای پول (نقدینگی)}$$

ملاحظه می‌کنیم که نقدینگی مورد تقاضا، رابطه‌ی مستقیم دارد با حجم واقعی تولید ملی و سطح قیمت‌ها؛ و رابطه‌ی معکوس دارد با سرعت گردش پول. به دیگر سخن، تقاضای نقدینگی با افزایش حجم واقعی تولید و بالا رفتن سطح قیمت‌ها افزایش می‌یابد و با افزایش سرعت گردش پول، کاهش می‌پذیرد.

موافق این نظر، وقتی عرضه‌ی پول داخلی از تقاضای آن پیشی می‌گیرد، پول ملی راهی خارج خواهد شد و کسری تراز پرداخت‌ها پدید خواهد آمد (با این فرض که نرخ ارزها ثابت باشد)؛ و یا موجب کاهش برابری پول ملی خواهد شد (با این فرض که نرخ ارزها شناور باشد)؛ و هنگامی که تقاضای پول داخلی به عرضه‌ی آن فزونی گیرد، جریان سرمایه از خارج متوجه داخل خواهد شد و فزونی‌تر از پرداخت‌ها رخ خواهد داد (به فرض نرخ ارز ثابت)، و یا موجب افزایش برابری پول ملی خواهد شد (به فرض نرخ ارز شناور).

خانواده‌ی نظری دومی که از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار شده است، "نظریه‌ی مجموعه‌ی مالی-

سرمایه‌ای" (۳۴) یا "مدل بازار دارایی‌ها" (۳۵) است. علت عمده‌ی عروج این نظریه، تحولی است که از ماه اوت سال ۱۹۷۱ با از میان برخاستن پایه‌ی طلا از سیستم پولی بین‌المللی پدید آمده است. از این مقطع به بعد، دو پدیده‌ی چشم‌گیر رخ نموده است: نخست این که با حذف مانع طلا از راه گسترش دلار به عنوان پول جهانی، حجم دلار اوج گرفته و توانسته است تجارت رو به رشد جهانی را تجهیز کند؛ و از سوی دیگر، جریان‌های مالی- سرمایه‌ای از جریان‌های مبادلاتی- تجاری پیشی گرفته‌اند. به طوری که اگر حجم تجارت کالایی جهان سالانه به هفت تریلیون دلار بالغ می‌شود و اگر حجم تولید ناخالص جهانی سالانه به ۷۵ تریلیون دلار می‌رسد، مبادلات مالی- سرمایه‌ای هر روز از هفت تریلیون دلار فراتر می‌روند و از این رو، این جریان‌های نیرومند مالی- سرمایه‌ای در تعیین نرخ ارزها به شدت مؤثر واقع می‌شوند و صرف جریان‌های مبادلات کالایی- خدماتی برای توضیح آن‌ها کفایت نمی‌کند. پس نرخ ارز در جریان تعادل یافتن عرضه و تقاضای دارایی‌های مالی و سرمایه‌ای شکل می‌گیرد. به این اعتبار، نظریه‌ی مجموعه‌ی مالی- سرمایه‌ای شکل تعمیم یافته و جهانی شده‌ی نظریه‌ی پولی است.

۱-۹. نرخ ارز در گلاویزی با نرخ بهره و انتظارات

دیدهایم (۱-۲) که بانک مرکزی از رهگذر تغییر در نرخ تنزیل یا نرخ بهره‌ی پایه که میان بانک مرکزی و بانک تجاری نافذ است، می‌تواند بر تقاضای پول اثر گذارد. اکنون این حکم را اندکی می‌شکافیم: نرخ پایه در واقع علامتی است از سوی بانک مرکزی که سمت و سوی سیاست بانک را در مورد انقباض یا انبساط پولی ابلاغ می‌کند و بنابراین اندک تغییری در این نرخ، به تغییری چندبرابر بزرگ‌تر در نرخ بهره‌ی بانکی که بین واحدهای کسب و کار و مردم از یک سو و بانک‌های تجاری از سوی دیگر دائر است، منجر می‌گردد. به دیگر سخن، تنها یک چهارم درصد تغییر در این نرخ، معمولاً به یکی دو درصد تغییر در نرخ بهره‌ی بانکی منتهی می‌شود. از این رو، می‌توان گفت که معنای علامتی (semiotic) نرخ بهره‌ی پایه، مهم‌تر از معنای پولی آن است و بانک‌ها آن را به همین معنی می‌فهمند.

نرخ بهره‌ای که میان بانک تجاری و وام‌گیر دائر است، اعم از این که به صورت بهای انتظار، بهای زمان، اجرامتناع از مصرف آتی یا پوشش ریسک فهمیده شود (۳۶)، تعیین کننده‌ی عمده‌ی تقاضای پول است. افزایش بهره‌ی بانکی بر پس‌انداز می‌افزاید و از سرمایه‌گذاری می‌کاهد {به فرض ثابت بودن کلیه‌ی عوامل دیگر}؛ و کاهش بهره‌ی بانکی، از پس‌انداز می‌کاهد و به سرمایه‌گذاری می‌افزاید. در هر شرایطی، یک نرخ بهره‌ی بهینه (Optimum) وجود دارد که پس‌انداز را با سرمایه‌گذاری به تعادل می‌رساند (نرخ بهره‌ی تعادلی).

حال اگر مقام پولی در کشور یک، مثلاً ۲۰ درصد بر پایه‌ی پولی بیافزاید - بدون آنکه افزایش متناسبی در حجم تولید ملی پدید آمده باشد - زنجیره اتفاقات زیرین بوقوع خواهد پیوست:

- بلافاصله نرخ بهره‌ی کشور یک، ۲۰ درصد تنزل خواهد کرد و مثلاً از ۱۰ درصد به ۸ درصد خواهد رسید.

- بلافاصله نرخ برابری پول کشور یک در برابر پول کشور دو تنزل خواهد کرد. این تنزل به دلایلی که ذیلاً ذکر می‌شوند، بیش از ۲۰ درصد خواهد بود (فزون‌پیمایی نرخ ارز) (۳۷). (این پدیده را دورنبوش در سال ۱۹۷۳ انتشار داد)

- پس‌انداز کننده و سرمایه‌گذار کشور یک از با بت نرخ بهره زیان خواهد دید، ولی بهای اوراق قرضه بالا خواهد رفت و جبران آفت نرخ برابری پول را خواهد کرد (۳۸).

- خریداران خارجی اوراق قرضه‌ی کشور یک، در برابر پول کشور دو، مقدار بیشتری از پول

کشور یک را به دست خواهند آورد و این امر آفت نرخ بهره را جبران خواهد کرد. به تدریج قیمت‌های داخلی اقتصاد کشور یک سیر صعودی خواهند آغازید. پا به پای این موج تورمی، بهره‌ی پولی کشور یک نیز به همان نرخ بالاتر سابق میل خواهد کرد و این فرایند آن‌جا به کمال خواهد رسید که سطح قیمت‌ها در حدود ۲۰ درصد بالا رفته و نرخ بهره نیز ۲۰ درصد از دست رفته را دوباره کسب کند. با تکمیل این جریان، نرخ ارز میان دو کشور که به اندازه‌ی بیش از ۲۰ درصد تنزل کرده بود، به ۲۰ درصد منطقی خود باز خواهد گشت.

قانونی که پشت این تغییرات عمل می‌کند، قانون "برابری نرخ بهره" (۳۹) نام دارد که با قانون "برابری قدرت خرید" درمی‌آمیزد و برای مدتی که میزان تورم در کشور یک، حجم افزوده‌ی نقدینگی را در خود بازتاب دهد، موجب می‌شود نرخ ارز به اصطلاح "فزون‌پیمایی" کند. یعنی بیش از ۲۰ درصد مورد انتظار ترقی کند و به تدریج به جای مناسب خود باز گردد.

در جوار این تغییرات واقعی، می‌توان از تغییر انتظاری نیز سخن گفت. اگر به هر دلیلی انتظار برود که مقام پولی بر حجم پول بیافزاید - مثلاً با توجه به سابقه‌ی عمل دولت - باز همان زنجیره‌ی اتفاقات نامبرده به وقوع خواهد پیوست. به‌طور کلی می‌توان نوشت اگر انتظار برود که نرخ بهره‌ی داخلی از نرخ بهره‌ی خارجی بالاتر باشد پول ملی در برابر پول خارجی تقویت خواهد شد؛ و اگر انتظار برود که نرخ بهره‌ی داخلی از نرخ بهره‌ی خارجی پایین‌تر باشد پول ملی در برابر پول خارجی تضعیف خواهد شد. توضیح این که با پایین رفتن نرخ بهره، بهای اوراق قرضه‌ای که با نرخ سابق ادامه دارند، افزایش می‌یابد و با بالا رفتن نرخ بهره، بهای اوراق پایین می‌رود.

بخش ۲: تومان در رویارویی با دلار

با سیری اجمالی در دنیای نظری، "جعبه‌ی کوچک حاوی اسباب و ادوات کار را فراهم آورده‌ایم و می‌توانیم به کار تحلیل چگونگی تکوین و تغییر نرخ برابری‌های تومان به دلار بپردازیم. لازم به یادآوری است که برای ساده کردن بحث، به جای ریال - که واحد رسمی پول ایران است - تومان را برگزیده‌ایم و دلار را نمادی گرفته‌ایم از همه‌ی پول‌های غیر. هر جا که ارجاع به مقوله‌ی نظری ضرورت پیدا کند، شماره‌ی عددی آن در داخل کمانه ذکر می‌شود و خواننده می‌تواند پشتوانه‌ی نظری استدلال را ذیل آن شماره در بخش ۱ مقاله بازبینی کند.

نکته‌ی دوم این که تحلیل را از سال ۱۳۵۶ آغاز می‌کنیم که سال پیش از آغاز گسیختگی‌های انقلاب و سالی "نورمال" شمرده می‌شود {سال پایه}. نورمال از این حیث که "درها به هنجامه‌های پیشین می‌چرخند" و گسیختگی عمده‌ای در روندهای اقتصادی مشهود نیست. تنها تفاوت عمده‌ای که مشاهده می‌شود، رشد ناگهانی درآمدهای نفتی در اواخر سال ۱۳۵۳ {۱۹۷۴} و آغاز خیز تورمی در اقتصاد است که از ۹/۹ درصد در سال ۱۳۵۴، با گذار از ۱۶/۶ درصد در سال ۱۳۵۵، به رقم ۲۵/۱ درصد در سال ۱۳۵۶ سرزده است. این "رکود تورمی" به دنبال یک دهه رشد چشم‌گیر بالای هشت درصد، زمینه‌ی تزلزل و نگرانی را در جامعه پدید آورده و زمینه‌ساز انقلاب شده است.

۱-۲. نام‌گذاری پولی سبد تولید ملی.

به "شاخص تورم‌زدایی تولید ملی" (۴۰) مراجعه می‌کنیم. این شاخص به همت بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به منظور محاسبه‌ی قیمت ثابت تولید ملی کلیه‌ی کشورهای جهان تنظیم می‌شود (۴۱). به روایت این شاخص مرکب، نام پولی ۶/۵ تومان سال ۱۳۵۶ {۱۹۷۸}، برابر است ۱۸۷۸/۷ تومان در سال ۲۰۱۰. یعنی "سبد"ی که در سال ۱۹۷۸ به ۶/۵ تومان قابل خرید بود، در سال ۲۰۱۰، با

هزار و هشتصد و هفتاد و نه تومان (با روند کردن رقم) قابل مبادله بود. به دیگر سخن، سطح قیمت‌ها در سی سال، در اقتصاد ایران، ۲۸۹ برابر شده بود (بحث نظری ۱-۱).

نظر به این که شاخص مورد نظر، بر آمار و اطلاعات سال ۲۰۰۸ مبتنی است، ناگزیر از به روز کردن آن هستیم و از این رو به آخرین آمار بانک مرکزی ایران رجوع می‌کنیم. این آمار، متوسط تورم شاخص کل اقتصاد ملی را برای سال ۲۰۰۹، معادل ۱۰/۸ درصد و برای سال ۲۰۱۰، معادل ۱۲/۴ درصد اعلام می‌کند (۴۲). بنابراین ۶/۵ تومان در سال ۱۹۷۸ برابر است با ۲۰۸۲ تومان سال ۲۰۰۹ و ۲۳۴۰ تومان سال ۲۰۱۰. به دیگر سخن، سطح قیمت‌ها در اقتصاد ایران در این مدت ۳۶۰ برابر شده است (۴۳). با وارد کردن تورم ۲۲ درصدی سال ۲۰۱۱ و ۲۵ درصدی سال جاری، به سطح قیمت‌های ۵۴۹ برابری سال پایه می‌رسیم. طبق همین شاخص مرکب بانک جهانی - صندوق بین‌المللی پول، مبلغ ۳۷/۷ دلار سال ۱۹۷۸ در سال ۲۰۱۰، برابر است با ۱۱۰/۸۲ یعنی یک دلار سال ۱۹۷۸ برابر است با ۲/۹۸ دلار سال ۲۰۱۰. با وارد کردن تورم سه درصدی در دو سال بعدی، به رقم امروزی ۱۱۷/۷ دلار می‌رسیم که نشان می‌دهد سطح قیمت‌های دلاری طی این دوره به ۳/۱۲ برابر رسیده است.

۲-۲. تولید ملی

تولید ملی ایران در سال ۱۹۷۸ برابر بود با ۸۴ میلیارد دلار که از دو بخش دلاری (۲۴ میلیارد) و بخش تومانی (ریالی) ۴۵۶ میلیارد تومان تشکیل می‌شد (۴۴). طبق آخرین اطلاعات بانک مرکزی ایران، تولید ملی در سال ۱۳۸۹ (۲۰۱۰) معادل بوده با رقم ۴۳۰۴۲۶ میلیارد تومان با نفت و رقم ۳۳۲۶۴۷ میلیارد تومان بدون نفت. یعنی تولید ملی به قیمت جاری، از رقم ۶۳۸ میلیارد تومان (۸۴ میلیارد دلار) سال ۱۹۷۸، رسیده است به رقم ۴۳۰۴۲۶ میلیارد تومان، با منظور کردن نرخ ۱۰۳۴ تومان برای یک دلار که از سوی بانک مرکزی به عنوان متوسط نرخ سالانه‌ی "بازارهای بین‌المللی" اعلام شده است. البته این رقم تا آنجا اعتبار دارد که رقم ۱۰۳۴ تومان برابر یک دلار، و با واقعی‌تر شدن آن تغییر خواهد کرد. در کنار این ارقام، نظری بکنیم به ارقام نقدینگی در نظام بانکی کشور: در سال ۱۹۷۸، نقدینگی ساده، یعنی مجموعه‌ی پول پایه و سپرده‌های دیداری تقریباً معادل بود با ۲۰۰ میلیارد تومان، که با احتساب سپرده‌های غیر دیداری به ۳۵۵ میلیارد تومان می‌رسید (۴۶). طبق آخرین اطلاعات بانک مرکزی، نقدینگی در سال ۲۰۱۰ بالغ بود با ۲۹۸۸۸۴ میلیارد تومان که تشکیل می‌شد از ۲۲۵۱۶ میلیارد تومان اسکناس و مسکوک در دست اشخاص، ۵۳۳۵۶ میلیارد تومان سپرده‌های دیداری (کوتاه‌مدت) و ۲۱۹۰۱۶ میلیارد تومان سپرده‌های غیر دیداری (۴۷). به دیگر سخن، حجم نقدینگی طی این مدت، حداقل ۸۴۰ برابر فزونی گرفته است (بخش نظری ۱-۲ و ۱-۳).

۲-۳. تغییرات نرخ ارز

در سال ۱۹۷۸، ۷٫۶ تومان با یک دلار برابری می‌کرد. پول ایران به دلار "میخکوب" شده بود (بخش نظری ۱-۵) و از نظام "میخکوب مدیریت شده" (۴۸) پیروی می‌کرد. پول ایران در بورس جهانی حضور نداشت و در نتیجه، این نرخ ارز، نرخ تعیین شده در بازار و یا نرخ تعادلی - یعنی نرخ که میان صادرات و واردات کشور تعادل برقرار کند - نبود. از این رو، در این فرض که این نرخ، انعکاس دهنده‌ی واقعی قدرت خرید پول ایران و برابری آن با ارز خارجی باشد، باید محتاط بود. در محافل اقتصادی آن روزها این بحث آکادمیک جاری بود که نرخ جاری ریال در برابر دلار (و به تبع آن ارزهای دیگر) به صورت مصنوعی "گران" نگه داشته شده تا ارز ارزان باشد و واردات کالاهای سرمایه‌ای به قیمت پایین‌تر از

واقع، به صنعتی شدن کشور شتاب بخشد؛ و البته آن سوی این سکه عبارت بود از این که صادرکنندگان ایرانی در موقعیت نامناسبی قرار می‌گرفتند و بازار بالقوه‌ی ایران به دست دیگران می‌افتاد. در این بحث‌ها این تفاهم ضمنی وجود داشت که قیمت تعادلی دلار باید ۱۰ تومان باشد و مراد از نرخ تعادلی در نظام نرخ ارز شناور، آن نرخ است که میان صادرات و واردات کشور تعادل پدید آورد.

در سال جاری، پس از ۱۰ سال که از تکرار شدن ارز می‌گذشت و علی‌رغم تصنعی بودن نرخ واحد، که به علت یکسان بودن و امتناع از یغماها و فسادهای نظام چندنرخ، تصمیم درستی شمرده می‌شد، بار دیگر بحران ارزی بازار را درنوردید و پس از آن که از ۸۰۰ تومان یک دلار سال ۲۰۰۱، به ۱۱۰۰ تومان یک دلار سال ۲۰۱۱ گذر کرد، طی مدت چند ماه به ۲۳۰۰ تومان رسید و سپس در حدود ۱۹۰۰-۲۰۰۰ تومان به دلار، تثبیت شد. دولت و بانک مرکزی ناگزیر به عقب‌نشینی تن داده و به نظام بسیار خطرناک چندنرخ بازگشت نمودند. بانک مرکزی نرخ ۱۲۲۶ تومان برای یک دلار را نرخ "رسمی" اعلام کرد، ولی چون زرادخانه‌ی ارزی‌اش در برابر هجوم تقاضا تاب نیاورد، نرخ‌های ۱۵۰۰ تومان و ۱۹۰۰ تومان را نیز وارد کار کرد و زمینه را برای تاراج ارز کشور برای رانت‌خواران بانفوذ نظام گشود. از این پس باید منتظر بود که وابستگان زورمند نظام، به بهانه‌واراد انواع کالاهای ضروری، ارز دولتی دریافت کرده یا در بازارهای آزاد بفروشند و یا همان‌گونه که در دولت موسوی-بهباد نبوی باب شده بود، برای میلیاردها دلار واردات، صورت‌حساب‌های تقلبی ساخته و پرداخته شود و ارز در جیب رانت‌خواران قرار گیرد. کوتاه سخن این که ارز چندنرخ، دعوت به فساد و تاراج است و امروز و آینده‌ی ملت را به یغما می‌سپارد. حال باید منتظر بود که تقاضای ارز به شدت بالا گیرد. به طوری که واردات کشور از سال ۸۴ تا ۸۵، از ۲۴ میلیارد دلار به ۶۰ میلیارد دلار فرارویداده بود. (۴۹)

نکته‌ای که در این مقطع لازم به تذکر است، این که در سال ۲۰۰۲، دولت با وارد کردن ۲۲ میلیارد دلار به بازار و بر مبنای مطالعات دقیقی که انجام داده بود، وارد بازار شد و توانست ارز را تکرار کند، ولی امروز از یک سو کشور در چنبره‌ی سیاست‌های نسنجیده‌ی به اصطلاح "هدف‌مند کردن یارانه‌ها" است، از سوی دیگر در منگنه‌ی تحریم همه‌جانبه‌ی خودساخته گرفتار است و از دیگر سو، این گران شدن ارز، نه مانند سال‌های ۱۹۸۷ تنها ناشی از کاستی گرفتن ارز، بلکه برانگیخته از افزایش تقاضا برای "کنز" ذخیره‌سازی ارز است که ذیلاً بدان خواهیم پرداخت.

۴-۲ نظام بانکی "شرحه شرحه" (۵۰)

اگر بنا باشد از قربانیان "انقلاب اسلامی" فهرستی بسازیم، بدون تردید "نظام قضایی" ایران یکی از گران‌ترین قربانیان آن بود که دست‌آوردهای ۶۰ ساله‌اش را یک‌شبه به مذبح فقها بردند و آن را هزار سال به عقب برگرداندند. دومین قربانی آن که به هیچ روی از اهمیت کم‌تری برخوردار نیست، دانشگاه‌های کشور است که زیر سم ستورانش انداختند و تا جایی که می‌توانستند از محتوی تهی کردند و هنوز از کالبد نیمه‌جان‌ش هم هراسانند و هر روز به بهانه‌های یورش تازه سازی می‌کنند و زخمی بر زخم‌هایش می‌افزایند. سومین قربانی آن، اما، که ستون فقرات جامعه‌ی مدرن است، نظام بانکی کشور بود که با "اندیشه‌ی" کپک‌زده‌ی بانک‌داری بدون ربا، به مغزش هجوم بردند و بازوانش را با زنجیرهای پوسیده‌ی فقه و مکاسب بستند و آن‌گاه زمینه‌را چیدند تا تاراج گران زیر بیرق ۱۹۰۰۰ بنگاه "قرض‌الحسنه" به جان نظام پولی و مالی کشور بیفتند و میلیاردها دلار از ثروت مردم را به تاراج برند (۵۱). آن‌گاه پیروزمندترین این ایلغارگران، خود را به صورت بانک آراستند تا مبادا در کنار تاراج‌های فارغ از حرج خود، از تسهیلات بانک مرکزی محروم بمانند.

طی این مدت، تولید ملی به قیمت جاری ۶۷۵ برابر شد. به موازات آن، قیمت‌ها تا سال ۲۰۱۰، ۳۶۰ برابر و تا امروز ۵۴۹ برابر افزوده شد. (۵۲). با این حساب، افزایش تولید ملی واقعی یا سبدهای تولید ملی، ۱/۸ برابر شده، در حالی که جمعیت ایران ۲/۲۸ برابر فزونی گرفته و در نتیجه، سرانه‌ی تولید ملی را به طور متوسط به ۸۰ درصد سال ۱۹۷۸ پایین برده است. پا به پای این تحول در اقتصاد واقعی (فیزیکی)، حجم نقدینگی ۸۴۰ برابر شده، ولی صنایع و تولید کنندگان کشور از کمبود نقدینگی رنجورند و سیل ورشکستگی کارخانه پشت کارخانه و صنعت پشت صنعت را درمی‌نوردد.

مشکل کجاست؟ در بدو نظر، یک اقتصاددان و کارشناس مالی به این خواهد اندیشید که لایه به علت نرخ بهره‌های دستوری زیر نرخ تورم، بانک‌ها از به جریان انداختن نقدینگی و وام‌گذارن خودداری می‌کنند، ولی تأملی بیش تر نشان می‌دهد که بانک‌ها بر خلاف تمامی هنجارهای بانک‌داری سالم، بسیار بیش از سپرده‌های دریافتی، وام‌گذارده‌اند. جدول زیرین از مجله‌ی "تازه‌های اقتصاد" بهار ۱۳۹۱، شماره‌ی ۱۳۵ برگرفته شده است:

بانک	۱۳۸۶	۱۳۸۷	۱۳۸۸	۱۳۸۹	آذر ۱۳۹۰
بانک‌های تجاری	۹۰،۱	۹۱،۱	۸۷،۸	۸۷،۹	۸۴،۲
بانک‌های تخصصی	۱۳۵،۶	۱۴۹،۵	۱۴۷،۹	۲۱۴،۹	۲۳۶،۱
بانک‌های دولتی	۹۷،۴	۱۰۰،۴	۱۰۸،۲	۱۳۱،۸	۱۳۴،۷
بانک‌های خصوصی	۸۰،۱	۷۹،۹	۷۷،۷	۷۸،۲	۸۱،۲
شبکه بانکی	۹۴،۱	۹۵،۵	۸۹،۲	۹۷،۶	۱۰۰،۸

منبع: گزیده آمارهای اقتصادی

و در واقع یکی از دردهای نظام بانک‌داری ایران فزونی گرفتن تکلیفی تسهیلات و اگذار شده به سپرده‌های بانکی است که گاه تا بیش از دو برابر آن فراروید، در حالی که هنجار بانک‌داری حکم می‌کند که حداکثر ۸۵ درصد از سپرده‌ها وام داده شوند! پس مشکل در امتناع بانک‌ها از وام‌گذاری نیست، بلکه در این است که بانک‌ها به جای آن که بتوانند در بازار مالی و پولی به معامله بپردازند، محکومند به این که وام‌های تکلیفی به اشخاص و بنگاه‌ها و طرح‌های مورد نظر نظام بپردازند و از آنها "سود" تعیین شده‌ای را دریافت کنند که نیمی از تورم را جبران نمی‌کند و چون مجاز به دریافت وثیقه از این طفیل‌های نظام هم نیستند، در نهایت با ۶۵-۶۰ میلیارد دلار طلب غیرقابل وصول روبرو شوند. خود دولت و شرکت‌های دولتی یکی از بزرگ‌ترین واداران نظام بانکی کشور هستند و طبق آخرین آمار بانک مرکزی در سال ۲۰۱۰، دولت مبلغ ۵۵۳۴۰ میلیارد تومان به سیستم بانکی بدهکار بود و در مقابل مبلغ ۸۰۶۱ میلیارد تومان بدهی خود به بانک‌های تجارت، صادرات، ملت و رفاه را از محل حساب ذخیره‌ی ارزی "تهارت کرد". (۵۳)

۲-۵. چند تومان باید یک دلار باشد

اکنون می‌توانیم قطعاتی را که جدا جدا به بحث گذاشته‌ایم، کنار هم نهاده و نتیجه بگیریم:
۷،۶-۱ تومان در سال پایه برابر یک دلار بود

۲- برخی محافل علمی و مالی بر آن بودند که نرخ تومان در برابر دلار باید ۱۰ تومان به یک دلار باشد
 ۳- از سال پایه- سال پیش از انقلاب- تا کنون، سطح عمومی قیمت‌ها در اقتصاد ملی ایران ۵۴۹ برابر افزوده شده است.

۴- در همین دوره، سطح عمومی قیمت‌ها در امریکا ۳/۱۲ برابر افزایش یافته است. پس می‌توان نوشت:

نرخ برابری تومان در برابر دلار بر مبنای ۷,۶ تومان سال پایه عبارت بود از ۷,۶ ضربدر ۵۴۹ و تقسیم بر ۳/۱۲ مساوی است با هزار و سیصد و سی و هفت تومان برابر یک دلار.

و نرخ برابری تومان در برابر دلار بر مبنای ۱۰ تومان سال پایه عبارت بود از ۱۰ ضربدر ۵۴۹ و تقسیم بر ۳/۱۲ مساوی است با هزار و هفتصد و شصت تومان برابر یک دلار.

نرخ هزار و سیصد و سی و هفت تومان تومان برای یک دلار بر مبنای نرخ ۷,۶ تومان سال پایه استوار است که نرخ عملی با نک‌ها و بازار بود و محدودیتی برای خرید یا فروش آن وجود نداشت. نرخ هزار و هفتصد و شصت تومان برای یک دلار، بر مبنای آکادمیک و به ازای مدل‌های نرخ تعادلی بود، والا در عمل کاری نمی‌کرد.

اکنون بر مبنای این دو مرجع، نرخ دلار باید در حدود یکی از آن دو کرانه تثبیت شود و یا میان آن دو نوسان کند.

با وجود آن می‌دانیم که دولت سه نرخ ۱۲۲۶، ۱۵۰۰ و ۱۹۰۰ را برای گروه‌های مختلف واردات برگزیده و بازار هم تا ۲۳۰۰ نوسان کرده و ارقام بالاتری نیز از سوی دولت مردان و مجلسیان عنوان شده است. حال پرسش این است که چرا بازار قیمت بالاتری روی دلار می‌گذارد؟ آیا دولت کمبود ارز دارد؟ اگر بازار را به کار خود وابگذارند، چه حجمی از دلار را با قیمت‌های بالاتر خواهد خرید؟ آیا عمل بازار نقض‌کننده قوانین اقتصادی و از جمله قانون "برابری قدرت خرید" نیست؟ این پرسش‌های همگامی برجسته‌تر می‌شود که درآمد سرانه ملی را بر مبنای قانون "برابری قدرت خرید" تا دو برابر رقم دلاری آن می‌نامیم که حکایت از این دارد که سطح مصرف ایرانی از آن‌چه در بیان دلاری آن می‌آید بالاتر است (۵۴). پس چرا بازار می‌تواند از کرانه‌ی بالای برابری تومان و دلار نیز فراتر رود و دولت هراس دارد که اگر ارز بازار را تأمین کند، خزانه تهی شود و کار به افلاس انجامد؟

می‌دانیم که دولت در مشکلات ناشی از ناسنجیدگی اجرای "هدف‌مندی سازی یارانه" درگیر است. می‌دانیم که نظام در چنبره‌ی یک تحریم فراگیر بین‌المللی گرفتار است؛ نیز می‌دانیم دولت از روی ناچاری (!! به واردات با ارز ارزان توسل می‌کند و با این کار خود، ریشه‌های تولید ملی را در همه‌ی زمینه‌ها می‌خشکاند. به طوری که صنایع سنتی کشور نظیر منسوجات، چرم، محصولات کشاورزی مانند گندم و برنج و چای و چغندر و قند و شکر و گوشت و سبزیجات، همه از خارج وارد می‌شوند، و به طوری که تسبیح و سجاده و چادر نماز و کفن نیز از چین وارد می‌شوند. این نیز جزو دانسته‌هاست که بحران کنونی ارز ایران، نه تنها به علت کاستی عرضه‌ی ارز بلکه به علت انفجار تقاضای آن صورت گرفته است.

برای یافتن پاسخ، ناگزیر به مقوله‌ی لازم دیگری برمی‌گردیم و آن عبارت است از سنجش کیفیت در اقتصاد. ظاهراً اقتصاد پس از فیزیک، از کمی‌پذیرترین و کمی‌ترین علوم به‌شمار می‌رود ولی سنجش کیفیت و تبدیل آن به بیان کمی دغدغه‌ای است که دمی ذهن اقتصاددانان بزرگ را فرو نگذاشته است. از آدام اسمیت، دیوید ریکاردو، کارل مارکس، استوارت میل و آلفرد مارشال تا معاصران، همه اندیشه‌های بزرگی را در چگونگی به سنجش درآوردن کیفیت به میان آورده‌اند (۵۵).

در اقتصاد، واحد محیرالعقولی که در آن واحد، هم کمیت و هم کیفیت را سنجیده و به صورت عدد بیان کند، پول است و پول خود دارای هردوی این بالهاست. ژرفای این معنی را می توان در اثر کلاسیک گئورگ زیمل، اقتصاددان و حکیم آلمانی دریافت (۵۶). در پرتو این اندیشه، می توان قانون "برابری قدرت خرید" را ناقص دانست که تنها بُعد کمی برابری را می سنجد زیرا به محتوای فیزیکی "سبد تولید ملی" نظر دارد و از کیفیت های محیط بر سبدها انتزاع می کند. پیشتر گفته ایم که این قانون، کالاها و خدمات تجارت پذیر را در بر نمی گیرد و قانونی است با بُرد بلندمدت و از عهده ی نوسانات کوتاه مدت بر نمی آید. لیکن با وجود همه ی این نارسایی ها، در حوزه های عمل خود بسیار کارآمد است. حال به این ایراد جدید توجه کنیم که این قانون، کیفیت های محیط بر سبدهای تولید ملی را نادیده می گیرد. در حالی که مصرف کننده ی واقعی که انسان صاحب درایت و سلیقه است، به صرف کمیت خرسند نیست و به ظرائف کیفی مصرف خود توجه دارد و آنها را ارزش گذاری می کند. مثال ساده ای در نظر آوریم که نقطه ی حرکت مان باشد: وقتی گرسنه می شویم با صرف چندصد گرم خوراک رفع گرسنگی می کنیم، ولی جدا از کیفیت های جدایی ناپذیری چون رنگ و مزه و عطر و عطم، به کیفیت های محیط نیز نمره می دهیم: این که خوراک چگونه تهیه شده، در کدامین شرایط پذیرایی می شود، آیا پذیرایی کننده نظیف و مؤدب است، آیا محیط صرف غذا آرامش بخش است، آیا حرمت و امنیت صرف کننده ی خوراک تضمین شده و محفوظ است و نظایر این ها. شما می توانید آن خوراکی را در محیطی صرف کنید که هر آینه احتمال می رود در معرض تعدی و پرخاش و بی حرمتی او باش قرار بگیرید؛ در محیطی که به قول شاملو «اجر گورکن از بهای جان آدمی» ۵۷ بیشتر باشد؛ در محیطی که شما را عضوی از رمه می شمارند و رمه را به دست یک چوپان سپرده اند. یا می توانید همان خوراک را در محیطی صرف کنید که حرمت های شما محفوظ است، نظر شما مورد احترام و عنایت است و کسی را نیت و یارای تجاوز به حقوق شما نیست. شما در پناه قانونی که خود در ساختنش دخالت دارید، یک شهروند مستقل حق مدارید.

همه ی این جنبه ها، وقتی تصمیم به صرف خوراک می گیریم، ملحوظ واقع شده و مورد ارزش گذاری قرار می گیرند و از این روست که همان خوراک را در یک محل به قیمت هزار تومان نمی خریم و در محل دیگر به چهار هزار تومان می خریم؛ و این به جای آن که نافی قانون برابری قدرت خرید باشد، حوزه ی عمل آن قانون را محدود می کند.

ببینیم در انتخاب دو محل چه اتفاقی می افتد؛ ما به جای آن که کالای محل یک را به محل دو منتقل کنیم، خود جابه جا می شویم و این مشمول بند "تجارت ناپذیر بودن" برخی کالاهاست که قانون مورد بحث ما نیز به آن واقف است. حال این مثل را در معیار عام تر و بزرگتری ببینیم: ما کمیت برابر یک سبد را با توجه به ملاحظات محیطی نظیر فضای اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، حقوقی و استتیک (زشتی و زیبایی) نیز ارزش گذاری می کنیم و در کلی ترین حالات، سه ضریب برای آنها تعریف می کنیم:

- ضریب مثبت حامل بار مطلوبیت
- ضریب خنثی یا بی تفاوتی
- ضریب منفی حامل بار بیزاری

حال می توانیم دریابیم چگونه می شود که میلیون ها انسان صاحب درایت، دست از کسب و کار، خانه و کاشانه، کوی و برزن آشنا می شویند و چه بسا با دستی خالی راهی غربت می شوند و یا کاشانه ی مفتح خود را با سرپناهی محقر در کشور غیر مبادله می کنند.

این امر حاکی از یکبار بیزاری است از محیطی که حرمت انسان را به چیزی نمی گیرد تا آن که نشان از "مطلوبیت" محیطی باشد که فرد از بد حادثه در آن پناه می جوید.

اکنون با این توضیح می‌توان دید که چرا قیمت دلار از کرانه‌ی بالای تعیین شده به واسطه‌ی قانون برابری قدرت خرید فراتر می‌رود و دولت هراس دارد که اگر در خزانه را بگشاید، این بار دیگر سروه‌ته قضایا را با ۲۲ میلیارد دلار نتواند هم آورد.

۶-۲. حذف یارانه در درون و افزودن یارانه در بیرون

دیدیم که ارزش تومان باید در میان دو کرانه‌ی ۱۳۳۴ و ۱۷۶۰ تومن برای یک دلار نوسان می‌کرد. ولی دولت آن را در رقم ۱۰۳۴ تومان "ثابت" نگه داشته بود. سال گذشته ایران در حدود ۲۵ میلیارد دلار صادرات "غیرنفتی" و حدود ۷۰ میلیارد دلار واردات داشته است. بدین ترتیب، صادر کننده‌ی ایرانی می‌بایستی متوسط ۱۵۰۰ تومان خود را با ۱۰۳۴ تومان مبادله می‌کرد؛ و این امر موجب شد که تولید کننده و صادر کننده‌ی ایرانی، یکی پس از دیگری ورشکسته شود و کارخانجات در معرض تعطیلی قرار گیرند و کارکنان از دریافت مزد و حقوق خود محروم بمانند. بدینسان بازارهای ایران به رقبا واگذار شد و اقتصاد از به کار گرفتن توان‌های خود محروم شد و زمین گیر گردید. از سوی دیگر، وارد کنندگان ۷۰ میلیارد دلار کالا، هر دلار را به دوسوم بهای متوسط آن خریدند و از این رهگذر، معادل دست کم ۲۵ میلیارد دلار از ثروت ملی را تصاحب کردند. این "یارانه‌پردازی" نصیب وارد کنندگان و کشورهای صادر کننده‌ی نظیر چین و روسیه و هند گردید که در عین حال با انتقال تقاضای داخلی به سوی آنان، اشتغال اقتصاد ایران را به درون خود وارد کرده و بیکاری خود را به اقتصاد ایران صادر نمودند و دولت در این زمینه، بستر ساز این حرکت بود.

۷-۲. توهم دولت درباره نرخ ارزی برنامه ریزی عمدی برای نابود سازی تولید داخلی؟

گاهی بنظر می‌رسد دولتمردان تصور می‌کنند پول ملی هر چه گرانت‌وارز خارجی هر چه ارزانتر باشد بهتر و بسود اقتصاد ملی است (۵۸). اینان از یکسوز «تقویت» پول ملی سخن می‌گویند و از سوی دیگر با بی‌انظباطی مالی و صدور پول مستمر پول ملی را از رمق می‌اندازند و اقتصاد را در معرض انفجار تورمی قرار می‌دهند. در واقع حجم نقد ینگی ۳۸۶ هزار میلیارد تومانی (آخرین آمار بانک مرکزی) در ازای یک تولید ملی در حدود ۴۳۰۴۲۶ میلیارد تومانی، در شرایطی که ضریب تولید ملی باید بالای ۴ باشد، ما را در برابر یک معمای لاینحل قرار می‌دهد: یا باید ضریب تولید ملی برابر باشد با ۱,۲۳ که بسیار غیر منطقی و امکان‌ناپذیر است؛ یا باید نظام بانکی کشور مفلوج و زمینگیر باشد، که تا حدودی هست؛ و یا باید اقتصاد کشور در معرض یک انفجار تورمی بی سابقه قرار گرفته باشد که وقتی اولین درگیر شدن آن انفجار اخطار شود، پیکر اقتصاد ملی را متلاشی خواهد کرد.

این سوء ظن را که گویا برای نابود سازی پایه‌های تولید داخلی عمدی وجود دارد از بیانات «اقتصاددان» دولت احمدی نژاد می‌توان استنباط کرد که در دفاع از نرخ ارز ارزان تا بدانجا پیش می‌رود که حکم نابودی ناگزیر تولید داخلی را ابلاغ می‌کند، با این استدلال که تولید داخلی ایران «رقابت پذیر» نیست پس باید نابود شود! و در توجیه این حکم شگفت‌انگیز، حتی آمار رسمی دولت خود در مورد «صادرات غیر نفتی» را که قریب سی میلیارد دلار اعلام شده - به درستی - تکذیب می‌کند و آن را معادل هفت میلیارد دلار می‌داند. و از سوی دیگر حتی برای پرداختن یک استدلال صوری هم که شده لازم نمی‌داند با استناد به آمار گمرکات کشور مثلاً نشان دهد که دولت می‌خواهد با ارزان نگاهداشتن کالاهای سرمایه، اسباب رشد صنایع داخلی را فراهم آورده و به این وسیله بهره‌وری آنها را افزایش دهد و این هدف به ورشکسته کردن تولیدات داخلی می‌ارزد! زیرا نظری به ترکیب واردات دولت نشان می‌دهد که واردات کالاهای مصرفی جای واردات کالاهای سرمایه‌ای را گرفته و ارزان

نگهداشتن مصنوعی نرخ ارز، هر موجبی هم داشته باشد، قطعاً جزوی از استراتژی رشد نیست. (۵۹) کوتاه سخن اینکه تعیین نرخ ارز محل اراده ورزی نیست و هیچ نرخی هم تقدس ندارد و بهترین نرخ ارز عبارت از نرخی است که میان واردات و صادرات قابل دوام کشور تعادل پدید آورد.

۲-۸. قیمت آزاد ارز، رأی عدم اعتماد بازار است به نظام

پرسش این است که چرا بازار آماده است یک دلار را که به طور متوسط باید ۱۵۰۰ تومان باشد، به دوهزار تومان تا دوهزار و سیصد تومان بخرد؟ این پرسش جدی‌تر می‌شود، وقتی به "عمق" تقاضا می‌نگریم و درمی‌یابیم که ژرفای تقاضای کنونی، کل ذخائر دولت را تهدید می‌کند. برتراند راسل نوشت: «سخن آن کس را که برای دفاع از آن، از پول خود می‌گذرد، باید جدی تلقی کرد» (۶۰). هنگامی که بازار آماده است ده‌ها میلیارد دلار را از قرار چهل تا پنجاه درصد بالاتر از ارزش واقعی آن خریداری کند، پیام آن برای نظام بسیار خطیر است: ما به شما و آینده شما اعتماد نداریم.

۲-۹. حذف چهار صفر از تومان چه تبعاتی دارد؟

در پایان مقال بپردازیم به این که وقتی دولت در برابر مسائل واقعی ناتوان می‌ماند، به چاره‌هایی از روی بیچارگی دست می‌یازد. در وانفسایی که در اقتصاد کشور جاری است، دولت ساز حذف صفرها از پول ملی را کوک می‌کند. اول ببینیم این اقدام به چه معنی است.

- از فردای حذف چهار صفر، به جای آن که بگوییم ۳۸۶ هزار میلیارد تومان نقدینگی داریم، خواهیم گفت ۳۸/۶ میلیارد تومان نقدینگی داریم.
- به جای پرداخت ۳۹۰۰۰۰ تومان مزد ماهانه‌ی کارگر، خواهیم گفت ۳۹ تومان مزد ماهانه دادیم.

- گوشت به جای ۲۰۰۰۰ تومان هر کیلو، ۲ تومان در کیلو نام خواهد گرفت
- به جای آن که بگوییم ۱۹۰۰ تومان یک دلار است، خواهیم گفت ۰/۱۹ تومان یک دلار است (یعنی یک تومان جدید برابر است با ۵/۲۶ دلار).

"فایده" ای که این کار دارد، این است که حجم اسکناس و مسکوک کم خواهد شد و هزینه‌ی شمارش و حمل و نقل و حسابداری و بازتولید آن نیز کاسته خواهد شد. "فایده" ی دیگرش آن است که دولت ورشکسته کردن پول ملی را منکر خواهد شد و خواهد گفت به "ارزش پول ملی افزوده است!" آیا این کار یک اقدام اصلاحی است؟ آیا جلوی تورم را می‌گیرد؟ آیا مانع افزایش ۲۵-۳۵ درصدی نقدینگی می‌شود؟ مانع واردات با ارز ارزان می‌شود؟ جلوی بیکاری‌ها را می‌گیرد؟ دولت در باره‌ی این مسائل اساسی چه فکری دارد؟

آیا آن چنان که می‌گویند، حذف صفرها موجب کاهش قیمت‌ها می‌شود و یا افزایش قیمت به دنبال می‌آورد؟ تجربه‌ی کشورهای که از واحد کوچک‌تر به واحد بزرگ‌تر برگشته‌اند، نشان می‌دهد که با افزایش جهشی قیمت‌ها روبرو شده‌اند: تبدیل فرانک فرانسه به یک یورو، به سادگی سبب شد که بسیاری از قیمت‌ها ۱/۵ تا ۲ برابر افزایش پیدا کنند. ترکیه پیش از آن که واحد پولی خود را عوض کند، جلوی تورم را از جای دیگر - از آنجایی که لازم است - گرفته بود. ولی ظاهراً نظام بحران‌زده به فضای تب کرده و آشفته نیازمندتر است.

۲-۱۰. پی نوشت: در فاصله نگارش و ویرایش این مقاله تحولات تب آلودی در بازار

ارزی کشور رخ داد که از سراسیمگی دولت حکایت می کند:

- (۱) بانک مرکزی نرخ رسمی ۱۲۲۶ تومان برای یک دلار را بی اعتبار اعلام کرد
- (۲) دولت، دادن ارز مسافرتی را قطع کرد
- (۳) قیمت بازاری دلار از ۲۶۰۰ تومان در گذشت
- (۴) دولت، حذف چهار صفر از پول ملی را به آینده نامعلوم موکول کرد
- (۵) به نوشته نشریه "دنیای اقتصاد"، سیاست های ارزی در ۴۹ روز کاری تیر و مرداد ۱۴ بار تغییر کرد و رییس اتاق بازرگان ایران از این بی ثباتی سیاست ارزی دولت به عنوان شوک های بخشنامه ای یاد کرد
- (۶) دولتمردان، مجلسیان، نظامیان و حتی شخص رهبری در باب ارز و پول سخن گفتند و خواستند دامن خود را از مسئولیت مبرا نشان دهند.
- (۷) مسئولان اقتصادی دولت به همراه رئیس جمهور مشکلات ارزی خود را به پیش مجلس تشخیص مصلحت نظام بردند.

- (1)Base money
- (2)Strong money
- (3)Discount rate
- (4)Bank Interest rate
- (5)Interbank Interest rate
- (6) Seigniorage
- (8)OPM:Open Markt Operation
- (9)Issue
- (10)Produce
- (11)Sight-deposit
- (12)Medium-Term or non-Sight deposits
- (13)liquidity
- (14)Velocity
- (15)GNP Multiplier
- (۱۶) در این مرحله از بحث، فرض را بر این می گذاریم که "کیفیت" کالایی و خدماتی این دو سبد عین هم دیگر است. در ادامه ی بحث، این فرض را با واقعیت تطبیق خواهیم داد.
- (17)Fixed rate
- (18)Floating rate
- (19)Managed Float rate
- (20)Pegged rate
- (21)Purchase power parity= PPP
- (22)Cassel; Money and Foreign Exchange After 1919, MacMillan 1923
- (23)Samuelson, 1964
- (24)Frenkel 1978
- (25)Dornbusch 1987
- (26)Lipsey and Kravis 1978
- (28)Absolute ppp
- (29)Relative ppp
- (۲۹)تراز پرداخت های یک کشور از دو بخش عمده تشکیل می شود: بخش تراز کالاها و خدمات که ناظر است بر صادرات و واردات سبدهای اقتصاد ملی، یعنی اقتصاد واقعی و بخش تراز پرداخت سرمایه که ناظر است بر ورود و خروج سرمایه ی مالی- پولی (اقتصاد اسمی). وقتی کالا و خدمتی صادر می شود، پول آن به حساب سرمایه وارد می شود و وقتی کالا و خدمتی وارد می شود، پول آن از حساب سرمایه خارج می شود. بنابراین جمع دو حساب همواره صفر است و نمی توان از "کسری یا مازاد" تراز پرداخت ها سخن گفت. چنین سخنی همواره مربوط است به یکی از بخش ها
- 30)Non-Traded Goods
- (31)Trade Theory
- (32)Mundell, Monetary Theory, Inflation, Interest and Growth in The World Economy, 1971
- (33)GNP Deflator
- (34)Capital and Assets Portfolio
- (35)Assets Market Model

(۳۶) در این زمینه، تئوری اقتصادی مطالب زیادی برای گفتن دارد، ولی در این مجمل بدانها نخواهیم پرداخت. تنها ذکر یک نکته برای ما ایرانیان ضرورت دارد و آن خلط مبحثی است که با روی کار آمدن جمهوری اسلامی و طرح موضوع "ربا" و سپس "بانکداری بدون ربا" در میان آمده است. نتیجه‌ی این خلط مبحث، ورشکستگی نظام بانکی کشور و به قهقرا رفتن نظام مالی و منهدم شدن میلیاردها دلار دارایی کشور است. ربا، بهره‌ی بانکی نیست. بهره‌ی بانکی، سهم "سرمایه‌ی عام" است از تولید. سرمایه‌ی عام که شکل پولی سرمایه است، می‌تواند اشکال مشخص سرمایه‌ی کشاورزی، صنعتی، فنی و غیره را اتخاذ کند. طرفه این است که کسانی که بهره‌ی بانکی را معادل "ربا" می‌دانند و به "حرام بودن" آن حکم می‌دهند، در بهره‌ی منشأ سود صنعتی و کشاورزی و فنی نظری ندارند. در حالی که سود، رانت، مزد و حقوق و بهره، شاخه‌هایی هستند از "ما زاد" اقتصادی که به ترتیب به عوامل تولید: سرمایه، کار، زمین و پول تعلق می‌گیرد. پس به لحاظ ماهیت، هیچ تفاوتی میان بهره‌ی پول و سود سرمایه و اجاره‌ی زمین موجود نیست. عوام "دانش آموخته" سخن از فارغ از ریسک بودن بهره و ریسک نرخ ارز را نادیده می‌گیرند. وانگهی کافی است این "درس خواندگان" به مدل SML برگردند و بکشند ریشه‌ی "سود عامل فارغ از ریسک" را توضیح دهند و یا "احکام نسیه" را در فقه بفهمند تا به تناقض خود پی ببرند.

(37) Exchange rate Overshooting

(38) Bond Yields will decrease

(۳۸) توضیح این که با پایین رفتن نرخ بهره، بهای اوراق قرضه‌ای که با نرخ سابق ادامه دارند، افزایش می‌یابند و با بالا رفتن نرخ بهره، بهای اوراق پایین می‌روند.

(39) Interest rate parity

(40) Historical GDP Deflators

41) World Bank: World Development Indicators IMF International Financial Statistics EPS Estimates

ERS Baseline Regional Aggregations

(۴۲-۴۳-) بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران؛ شاخص‌های عمده سال ۱۳۸۹، شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی. (۴۴) در مقاله افسون زدائی از تولید ملی ایران، بهمین قلم در ره آورد شماره ۹۶، صفحات ۷۵-۷۹ رقم ریالی تولید ملی در سال ۱۳۵۶، ۴۰۳۳ میلیارد آورده شده که بر مبنای نرخ ۶٫۷ تومان برای دلار محاسبه شده است. جناب عبدالرضا انصاری تذکر فرمودند که نرخ ریال در آن سال ۷۶ ریال بوده است. این اشتباه با سپاس از ایشان و پوزش از خوانندگان ارجمند تصحیح می‌شود.

(۴۵) منبع نامبرده بانک مرکزی ۲۰۱۰

(۴۶) این ارقام برآوردی هستند و احتمال خطای ۱۰ درصد در آنها مجاز است.

(۴۷) منبع نامبرده بانک مرکزی ۲۰۱۰

(48) Pegged managed exchange rate.

(۴۹) از مصاحبه با محسن حاجی‌بابا و عضو هیأت نمایندگان اتاق بازرگانی، صنایع و معادن تهران (۵۰) این تعبیر درست را از یک کارشناس بانکی در ایران گرفته‌ام که در گفت‌وگو از «ابتکار کلینیک بانکی» می‌گوید: «بیکر سامانه‌ی بانکی ایران مجروح و شرحه شرحه است». وی سپس می‌افزاید «باید ابتدا جراحات را پانسمان کنیم. زیست‌بوم صنعت بانکداری در کشور ما وجود ندارد و خراب شده است». نگاه کنید به مجله‌ی «تازه‌های اقتصاد» شماره‌ی بهار ۱۳۹۱.. (۵۱) «شورای عالی فقهای بانک مرکزی، سه عقد استصناع، مرابحه و خرید دین را به تصویب شورای فقهی بانک مرکزی رسانید. همه‌ی این‌ها یعنی اکل از قفا (لحمه را از پشت گردن به دهان نهادن). در جاهای دیگر به این عقود بانکی پرداخته‌ام و در آینده نیز توضیحاتی در این زمینه خواهم داد. کوتاه سخن این که "بانکداری اسلامی" تاکنون پس از شصت سال نظر و عمل، حتی یک رساله‌ی ۱۰ صفحه‌ای نمی‌تواند در باره‌ی "ابداعات" خود بیرون بدهد، جز تغییر اسامی! (۵۲) طی سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ تورم رسمی از ۲۲ درصد فراتر رفته و سطح قیمت‌های امروز را به حدود تخمینی ۵۴۹ برابر سال ۱۹۷۸ رسانده است.

(۵۳) به گفته‌ی آقای شمس‌الدین حسینی وزیر اقتصاد «بر اساس حکم قانون بودجه‌ی ۸۹»، حدود ۸۰۶۱ میلیارد تومان بدهی دولت به بانک‌های تجارت، صادرات، ملت و رفاه، با مانده‌ی تسهیلات، از محل حساب ذخیره‌ی ارزی و سهام بنگاه‌ها تهاتر شد. این اختراعات پیاپی اصطلاحات برای پوشاندن ناروایی‌ها در جمهوری اسلامی انتها ندارد! در اینجا نیز منظور از "مانده‌ی تسهیلات"، "طلب‌های وصول نشدنی" است و "تهاتر شد"، یعنی به جای پرداخت قرض دولت به بانک‌ها، صندوق ذخیره‌ی ارزی را خالی کردیم از بالای سر بودجه‌ی دولتی که هیچ محلی از اعراب ندارد.

(۵۴) شماره‌ی سال ۲۰۱۲ سال‌نامه‌ی آماری اکونومیست لندن، درآمد سرانه‌ی ایران به دلار را معادل ۴۵۴۰ دلار اعلام می‌کند که برگردان "برابری قدرت خرید" آن، ۱۱۵۴۳ دلار محاسبه می‌شود.

(55) Denison, F. Edward, Theoretical Aspects of Quality Change, Capital Consumption and Capital Formation; Problems of Capital Formation, Vol. 19.

(56) Georg Simmel, The Philosophy of Money, 1900, 1907, Translated by Tom Bottomore and David Frisby, 1978.

(۵۷) با اندکی تصرف!

(۵۸) آقای احمدی‌نژاد از دلار ۵۰۰ تومانی صحبت کرده و گفته است که «پول ملی باید تقویت شود!»

(۵۹) مصاحبه آقای جمشید پژویان با شماره نامبرده تازه‌های اقتصاد

(۶۰) برتر اندر اسل، جهان‌بینی علمی، ترجمه‌ی این قلم.